



علل ناتوانی آمریکا در مقابله با وقوع انقلاب اسلامی ایران

«قسمت سوم»

مربوط به تحولات ایران، به‌ویژه در زمینه برگزاری نشست‌های کمیسیون ویژه هماهنگی، با وی همکاری می‌کرد.

برژینسکی، به‌دلیل موقعیت شغلی خود، در متن تصمیم‌گیری‌های زمامداران آمریکا در مورد تحولات ایران حضور داشت و می‌توانست، پیوسته و از نزدیک، تحولات ایران و واکنش مقام‌های عالی‌رتبه آمریکا را در برابر این تحولات مشاهده و پیگیری کند.

در دو بخش قبل با استفاده از منبع فوق به نمونه‌های بارزی از وجود اختلاف در میان سازمان‌های مختلف آمریکا و عدم اطلاع دقیق از اوضاع اجتماعی ایران و هم‌چنین دست‌کم گرفتن رهبری قاطع امام خمینی و تبعیت بی‌چون و چرای اکثریت ملت ایران از ایشان پرداختیم که

در بهمن ماه دو سال گذشته به بررسی علل ناتوانی آمریکا در مقابله با انقلاب اسلامی ایران و ناتوانی در دستیابی به این هدف پرداختیم و موضوع را از جنبه‌های مختلف مورد ارزیابی قراردادیم. برای نگاه دقیق و تحلیل علمی و واقعی این موضوع، از منابع چاپ شده در آمریکا استفاده شد و کتاب «همه‌چیز فرومی‌ریزد» به‌عنوان منبع اصلی اطلاعات و واقعیت‌ها انتخاب گردید.

کتاب «همه‌چیز فرومی‌ریزد» تألیف گری سیک مشاور ارشد شورای امنیت ملی آمریکا در دوره ریاست جمهوری کارتر است. او در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا پایان بحران گروگان‌گیری به‌عنوان یکی از کارمندان شورای امنیت ملی آمریکا در کنار برژینسکی، رئیس این شورا، قرار داشت و در اداره مسایل

تماسی بین سفارت و تجار بازار وجود نداشت، چه رسد به روحانیون. در نتیجه، سیاست‌گذاران واشنگتن، فاقد منابع اطلاعاتی مستقل بودند.» نکته جالب در این پاراگراف این است که گری سیک عدم ارتباط با روحانیون و بازاریان را نقطه ضعف سفارت می‌داند و به طور تلویحی این دو قشر را عامل اصلی انقلاب اسلامی معرفی می‌کند، در حالی که انقلاب اسلامی یک انقلاب مردمی بود که در آن تمام طبقات و اقشار اعم از کارگران، کشاورزان، کارمندان، دانشجویان، دانش‌آموزان و زنان شرکت داشتند و اگر چنین جامعیتی نبود، پیروزی حاصل نمی‌شد. نکته قابل توجه این که گری سیک خود نیز مشمول نقص و نقطه ضعفی می‌شود که تصمیم‌گیران آمریکا را به آن توصیف می‌کند.

گری سیک در ادامه به چالش‌های پیش روی کارتر در مورد مداخله نظامی در ایران اشاره می‌کند و می‌گوید:

«موضوع مداخله در ایران، مسأله‌ای پیچیده‌تر بود. خاطرات تلخ ویتنام هنوز فراموش نشده بود و دولت کارتر نسبت به دخالت همه‌جانبه در ناآرامی‌های یک کشور جهان‌سومی نظر مثبت نداشت.»

گری سیک سپس به موضوع مهم دیگری اشاره می‌کند که مربوط به رقابت سازمان‌های اطلاعاتی با یکدیگر است. او در صفحه ۱۱۶ کتاب چنین می‌گوید:

«متأسفانه، هر فرد یا سازمانی که به منابع اطلاعات جدیدی دست می‌یافت، سعی می‌کرد آن منابع را در انحصار خود نگه دارد. بدین ترتیب، حس

عامل اصلی انفعال هیئت حاکمه آمریکا در مقابله با انقلاب مردم ایران بود.

اکنون و از آن‌جا که دامنه بحث بسیار وسیع است و گری سیک مطالب مهم دیگری را در این زمینه در کتاب خود آورده که به تکمیل موضوع و پاسخ به سؤال اصلی می‌پردازد، در این قسمت نیز به ذکر نمونه‌های دیگری از این کتاب می‌پردازیم. گری سیک در بخش دیگری از کتاب خود و تحت عنوان فلج سیاسی مجدداً به کمبود اطلاعات مقام‌های آمریکا و سردرگمی آن‌ها در مورد وقایع ایران پرداخته و در صفحه ۱۱۵ کتاب چنین می‌گوید: «یکی دیگر از عوامل عدم توجه دولت‌مردان آمریکا به بحران پدید آمده در ایران، اعتقاد آنان به این مسأله بود که هیچ گزینه و راه‌حل مناسبی فرا روی آن‌ها وجود ندارد. شورش‌های داخل ایران، واشنگتن و دیگر کشورهای صاحب منافع در ایران را سردرگم و بلاتکلیف کرده بود. قدرت‌های خارجی باید به دو پرسش اساسی پاسخ می‌دادند، آیا دستگاه سلطنت می‌تواند در برابر ناآرامی‌های موجود دوام بیاورد؟ و اگر پاسخ منفی است، قدرت‌های خارجی تا چه حدی می‌توانند و یا باید برای دستیابی به نتایج مورد نظر خود، در اوضاع داخل ایران مداخله کنند. متأسفانه، دولت کارتر فاقد ابزارهای لازم برای یافتن پاسخ صحیح این پرسش‌ها بود.»

«حدود یک دهه بود که دولت‌مردان آمریکا ارتباط خود را با جامعه ایران، تنها به دربار، ایرانیان تحصیل کرده در غرب و سازمان‌های دولتی این کشور محدود کرده بودند. تنها عده کمی در سفارت آمریکا قادر بودند به زبان فارسی صحبت کنند و

بی‌اعتمادی و سوءظن در بین مقامات و سازمان‌های مختلف گسترش پیدا می‌کرد.»

نکته مهم دیگری که گری سیک به آن اشاره می‌کند، خودداری افراد از اظهار نظر صریح و روشن و ارایه پیشنهاد مشخص برای حل بحران است. او در این زمینه و در ادامه مطلب فوق می‌گوید:

«با توجه به این که دایره انتخاب سیاست‌های واقع‌گرایانه محدود بود و ارایه هرگونه سیاست در خارج از این دایره واکنش تند دیگران را به دنبال می‌آورد، هیچ‌کس تمایلی به مطرح کردن نظرات شخصی خود نداشت و آن‌ها را نزد خود نگه می‌داشت. در نتیجه، وضعیت حاکم در ایران به‌درستی شناخته نمی‌شد و همه به امید آن که بحران ایران به‌خودی‌خود حل می‌شود، تعلل و مسامحه را پیشه کرده بودند.»

گری سیک معتقد است این موضوع نه‌تنها نقص و نقطه‌ضعف دولت آمریکا بود بلکه دیگر متحدان آمریکا هم با همین مشکل مواجه بودند. او در این باره در صفحه ۱۱۶ کتاب می‌گوید:

«این نارسایی‌ها و مشکلات، به ایالات متحده محدود نبود. من در تماس‌های خود با دولت‌های انگلیس، فرانسه و اسرائیل دریافتم که آن‌ها نیز هم‌چون دولت کارتر، با نوعی فلج سیاسی روبه‌رو شده‌اند. همه این دولت‌ها از وخامت اوضاع ایران آگاه بودند، اما هیچ‌کدام، اقدام به‌موقع را برای اصلاح سیاست‌های خود در قبال ایران انجام ندادند. دولت‌های مذکور، زمانی در صدد اتخاذ سیاست‌های جدید برآمدند که دیگر دیر شده بود.»

اختلاف بین کاخ سفید و وزارت خارجه از محورهای مهم تأثیرگذاری بر روند مسایل ایران

است که گری سیک به آن اشاره می‌کند. او در صفحه ۱۲۰ کتاب می‌گوید:

«برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا معتقد به انجام اقدام‌های خشونت‌آمیز علیه انقلابیون بود و قاطعانه از شاه حمایت می‌کرد، در حالی که موضع سایروس ونس وزیر خارجه پیچیده‌تر بود. عجیب این که ونس تأثیر کمی بر سیاست ایالات متحده در قبال بحران ایران باقی گذاشت. غیبت او در نشست کمیسیون ویژه هم آهنگی در دوم نوامبر، به یک‌رویه تبدیل شد. او گرچه به‌موازات و خیم‌تر شدن اوضاع ایران، مکالمه‌های تلفنی و دیدارهای متعددی با رئیس‌جمهور و برژینسکی داشت، به‌ندرت در نشست‌هایی که برای بررسی اوضاع ایران تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد و معمولاً معاونش، وارن کریستوفر، به نمایندگی از وی در این جلسه‌ها حضور داشت.»

نکته بسیار مهم در اینجا اختلاف نظر سایروس ونس با برژینسکی از یک‌طرف و اختلاف او با همکارانش در وزارت امور خارجه از جانب دیگر است که هم‌چنان اوضاع را مغشوش می‌کرد. گری سیک در این مورد به خاطرات سایروس ونس اشاره می‌کند و در صفحه ۱۲۱ کتاب خود این‌گونه می‌نویسد:

«ونس در خاطرات خود، به وجود شکاف میان کاخ سفید و برخی از همکارانش در وزارت خارجه اشاره می‌کند و می‌نویسد که به عقیده برخی از مشاوران من، «دوران دیکتاتوری شاه پایان یافته است و باید به پادشاه ایران توصیه شود حکومت را به مخالفان سکولار خود واگذار کند.» ونس حساب خود را از این گروه جدا می‌کند و بر حمایت از شاه

سولیوان سفیر آمریکا در ایران نیز از مسایلی است که مورد توجه گری سیک قرار گرفته است. در یک مقطع حساس کارتر رئیس‌جمهور آمریکا شخصاً از زاهدی می‌خواهد تا به تهران باز گردد و شاه را به اقدامات خشن‌تر علیه مخالفان تشویق کند. این در حالی است که سولیوان احساس می‌کند جایی برای مانور و فعالیت او باقی نمی‌ماند.

گری سیک در این مورد در صفحه ۱۶۰ کتاب خود چنین می‌نویسد:

«بی‌شک زاهدی، تهدیدکننده موقعیت سولیوان در تهران بود. زاهدی با گروهی از ژنرال‌های ارتش که مصرانه خواهان انجام اقدامات خشونت‌آمیز علیه مخالفان بودند، ارتباط داشت، از جمله این افراد ژنرال غلامعلی اویسی، فرمانده حکومت‌نظامی در تهران، ژنرال منوچهر خسروداد، فرمانده یگان چتربازان و ژنرال عباسعلی بدرهای، فرمانده گارد شاهنشاهی بودند که از تشکیل یک دولت نظامی خشن و سرکوبگر در ایران حمایت می‌کردند. حضور زاهدی در تهران بدان معنا بود که وی از یک‌سو می‌تواند موضع این افراد را در برابر مطرح نماید و از سوی دیگر، تلفنی موافقت کاخ سفید را در این زمینه جلب کند. در این صورت جایی برای مانور و فعالیت سولیوان باقی نمی‌ماند.»

گری سیک در ادامه می‌گوید:

«وجود رابطه نزدیک بین زاهدی و برژینسکی، از عدم اطمینان کاخ سفید نسبت به صحت گزارش‌های سولیوان حکایت داشت. درعین حال، جای تعجب دارد که چرا باوجود حمایت گسترده واشنگتن از زاهدی، وی نتوانست تأثیر قابل توجهی بر سیاست‌های آمریکا در قبال ایران بگذارد.»

تأکید می‌کند.»

در این جا آن چه مشخص می‌شود این است که اختلاف ونس با برژینسکی در حمایت از شاه نبوده بلکه بیشتر به نحوه این حمایت مربوط می‌باشد که ونس با اقدام‌های خشونت‌آمیز مخالف بوده است. گری سیک در این مورد در صفحه ۱۲۳ کتاب چنین می‌گوید:

«برژینسکی در ساعت نه صبح روز سوم نوامبر به سفارت ایران در واشنگتن تلفن کرد و با زاهدی صحبت نمود و سپس به دربار ایران وصل شد و به‌طور مستقیم با شاه صحبت کرد. او در این گفت‌وگوی تلفنی به حمایت از شاه تأکید کرده و ضرورت اتخاذ موضعی قاطع و کوبنده در مقابل مخالفان را به او گوشزد می‌کند.»

ضعف اطلاعاتی در مورد وقایع ایران از مسایلی است که در جای‌جای کتاب گری سیک مورد اشاره قرار می‌گیرد. او در مورد این نقص در صفحه ۱۴۷ کتاب خود می‌گوید:

«کارتر نیز از اطلاعات کم و غیرمفید در خصوص ارتش ایران ناراضی بود و قبل از نشست کمیته بازبینی سیاست‌گذاری‌ها در ششم نوامبر، این موضوع را با ونس در میان گذاشت. در این نشست، عمدتاً از مشکلات و نارسایی‌های اطلاعاتی در مورد تحولات ایران بحث شد. آدمیرال ترنر (رئیس سازمان سیا) در نشست مذکور، ضمن پذیرفتن این مشکل گفت که علت این مسأله آن است که در سال‌های اخیر همواره سعی شده است قابلیت‌های اطلاعاتی و جاسوسی سیا در ایران محدود نگه‌داشته شود.»

رقابت بین اردشیر زاهدی سفیر ایران در آمریکا با

از مشکلات دیگر و اساسی آمریکا در مورد انقلاب ایران عدم درک ماهیت اساسی انقلاب و رهبری آن بود. این معضل باعث شده بود که اختلاف نظر شدیدی بین مسؤولان آمریکایی و کارشناسان مربوط به ایران ایجاد شود. گری سیک در این باره در صفحه ۱۶۷ کتاب خود و تحت عنوان آیا واقعاً انقلاب ایران کار چپی‌ها است، می‌نویسد: «مینی کمیسیون ویژه هماهنگی دوباره در پنجم دسامبر، با ریاست دیوید آرون، معاون برژینسکی در شورای امنیت ملی تشکیل شد. جورج بال، معاون پیشین وزیر خارجه نیز در این نشست حاضر بود. رابرت بوی، از مقامات سازمان سیا که به‌تازگی از تهران برگشته بود، در این جلسه مدعی شد که نیروهای چپ نقش مهمی در سازمان‌دهی و مدیریت ناآرامی‌های اخیر دارند. جورج بال در مقابل، این سؤال را مطرح کرد که آیا این ناآرامی‌ها نمی‌تواند کار جبهه ملی باشد. هنری پرچ، مسؤول امور مربوط به ایران در وزارت خارجه، گفت به نظر من، ما توانایی آیت‌الله خمینی و همکارانش را در سازمان‌دهی فعالیت‌های مخالفان دست کم می‌گیریم. این اختلاف نظر به این که چه کسی هدایت‌گر و سازمان‌دهنده مخالفان است تا پیروزی انقلاب ادامه یافت. مسؤولان آمریکایی هیچ‌گاه نتوانستند به نظر واحدی در خصوص این که چه کسی سازمان‌دهنده مخالفان است، برسند. آن‌ها بدون توجه به حقایق موجود، تنها بر پایه پیش‌فرض‌های ذهنی خود به این سؤال پاسخ می‌دادند. بسیاری از سیاست‌مداران کهنه‌کار بر این باور بودند که «هر پدیده انقلابی در جهان سوم، نتیجه دخالت شوروی است.»

بلا تکلیفی و تردید در تصمیم‌گیری در مورد وقایع ایران کار را به‌جایی می‌رساند که سایروس ونس وزیر خارجه آمریکا شخصاً وارد کار می‌شود تا تحولی در این زمینه ایجاد کند. گری سیک در این باره در صفحه ۱۹۳ کتاب خود می‌گوید:

«در روز بعد از کریسمس، سایروس ونس که به‌تازگی از خاورمیانه بازگشته بود، نشستی را در وزارت خارجه ترتیب داد تا به بررسی سیاست ایالات متحده در قبال ایران بپردازد. او در این جلسه گفت که متأسفانه، وزارت خارجه و به‌ویژه مقام‌های رده‌بالای این وزارت خانه توجه شایسته و بایسته‌ای به تحولات ایران نداشته‌اند. او سپس بر ضرورت تشکیل یک کارگروه ویژه برای پرداختن به مشکلات خرد و کلان ایالات متحده در ایران تأکید کرد و مسؤولیت انجام چنین کاری را بر عهده دیوید نیوسام، معاون خود در امور سیاسی، قرارداد. اولین نشست این گروه در بعدازظهر همان روز تشکیل شد.»

«در این مرحله از بحران، در زمینه ایجاد یک ساختار هم‌آهنگ‌کننده جدید، مشکلات ویژه‌ای وجود داشت، اگر هدف آن بود که گروه کاری کارساز واقع شود، این گروه باید محدود به تعداد معدودی از افرادی می‌شد که به اوضاع ایران آگاه بودند و می‌توانستند نظرات خود را آزادانه با یکدیگر در میان بگذارند. متأسفانه، یکی از مشکلات پیش روی دولت کارتر در آن زمان درز اطلاعات محرمانه به مطبوعات و رسانه‌ها بود. نهادهای مختلف دولتی، هر کدام، دیگری را منبع و مسؤول درز اطلاعات می‌دانست. در نتیجه، هر نهاد و مقام دولتی که اطلاعاتی را در اختیار

است که تمام مطالب مستند و بر مبنای اطلاعات و نظرات شخصی است که کارشناس و متخصص امور ایران در آمریکا می‌باشد و در تمام مراحل مختلف انقلاب درگیر مسایل آن بوده است. گری سیک در کتاب خود بدون هیچ ترس و واهمه‌ای به نقاط ضعف ساختار سیاسی آمریکا می‌پردازد که نتیجه آن عدم توانایی مقابله این ساختار با انقلاب اسلامی ایران است.

گرچه به‌اندازه کافی از کتاب «همه‌چیز فرومی‌ریزد» در سه مقاله گذشته استفاده شد اما واقعیت این است که هنوز ظرفیت بالایی جهت پرداختن به مطالب این کتاب وجود دارد. شاید در فرصتی دیگر به این مهم پرداخته شود (۱).

دکتر سیدمحمد صدر

منبع

۱. تمامی مطالب مندرج در این مقاله از کتاب «همه‌چیز فرو می‌ریزد» به قلم گری سیک با ترجمه علی بختیاری‌زاده استنساخ شده که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی انتشار یافته است.

داشت، آن را به نهادهای دیگر منتقل نمی‌کرد و تنها گروه کوچک اطراف خود را از این اطلاعات مطلع می‌نمود. در نتیجه این وضعیت، هیچ‌یک از دولت‌مردان و نهادهای دولتی مطمئن نبودند آنچه را که می‌بینند، تمام واقعیت است.»

«به هر حال، اولین نشست گروه کاری ایران، یک روز بعد از کریسمس، در محل وزارت خارجه برگزار شد. شرکت‌کنندگان در این نشست، بیست نفر بودند که از سازمان‌های مختلف دولتی دعوت شده بودند. من برخی از آن‌ها را هرگز ندیده بودم. از همان آغاز برای من مشخص شد که بیش‌تر آن‌ها اطلاعات اندکی در مورد تحولات اخیر ایران و سیاست‌های ایالات‌متحده در این زمینه دارند. من دریافتم که از این نشست، نتیجه مهم و مفیدی به دست نخواهد آمد. از این‌رو، فقط به گوش دادن سخنان دیگران و بیان پاره‌ای از حرف‌های کلی پرداختم.»

امیدوارم در پایان این بخش از مقاله توانسته باشم تا حدی به سؤال مطروح در ابتدای مطلب پاسخ گفته باشم. نکته قابل توجه در این جا این